### مقدمات بحث مفاهیم

نکته سوم: نکته سوم در معنی مفهوم بوده و اینکه چرا مفهوم، به عنوان یک بحث لفظی در علم اصول، از دیگر مدالیل لفظیه مجزا شده است؟

بخش اعظمی از مباحث جلد اول کفایه، مباحث الفاظ است که در ابوابی متمایز قرار گرفته‌اند و این ابواب باید وجه مایزی از هم داشته باشند؛ امر و نهی قوامشان بعثیت و زجریت است و این منطقی برای تفکیک این دو از یکدیگر شده است. در باب مفاهیم چه خصوصیتی برای مجزا سازی آن از دیگر مدالیل لفظیه بوده است؟

در منطق آمده است که دلالت بر سه قسم است، طبعیه و لفظیه و عقلیه:

انتقال از دالّ به مدلول، گاهی بر اساس یک عُلقه لفظی است و گاهی بر اساس عُلقه عقلی؛ اینکه دود، دلالت بر آتش دارد، این دلالت عقلی است و اینکه زید دلالت بر شخص خارجی کند، این دلالت لفظی است.

نکته دیگر اینکه عُلقه دالّ و مدلول، گاهی به عقل است و گاهی به وضع؛ دلالت لفظی هم یا مطابقی است یا تضمنی و یا التزامی؛

دلالت تضمنی به این معنی، دلالت بر جزء در ضمن کل است؛ در همان لحظه که لفظ استعمال در کل می‌شود، جزء هم افاده می‌شود و الا استعمال لفظ در کل، ممکن است معنای جدیدی هم در جزء پیدا کند که در این صورت دیگر این دلالت، تضمنی نیست؛ بلکه وضع جدیدی برای لفظ کل است و از قبیل مشترک لفظی است، صلاة مجموعه‌ای از افعال و اذکار است و در زمان اطلاق لفظ صلاة بر این مفهومِ مرکب، همزمان بر جزء سجده هم دلالت دارد و الا اگر دلالت مستقل بر جزء هم پیدا کند، این یک وضع جدید است و دلالت تضمنی نیست.

آن نوع دلالتی که در اینجا محل بحث است، دلالت التزامی است که در توضیح آن گفته شده که لزوم و ملازمه بین دو چیز بر دو قسم است؛ بیّن و غیر بیّن و لزوم بیّن هم به معنای اخص و اعم تقسیم شده است؛ در لزوم بیّن از تصور ملزوم به تصور لازم می‌رسیم، مثلاً تا «چتر» تصور می‌شود به «باران» منتقل می‌شویم، لزوم بیّن اعم، به این معنی است که گرچه لزوم آن بیّن است، ولی کشف لزوم در آن نیاز دارد که ملزوم را تصور کند و لازم را هم تصور کند و آنگاه به ملازمه این دو برسد. این درجات مختلف ملازمه است؛ گاهی آنقدر قوی است که به محض تصور ملزوم، لازم به ذهن می‌آید و گاه باید هر دو تصور شوند تا ملازمه فهم شود و آخرین مرتبه ملازمه این است که دو مورد ملزوم و لازم باید تصور بشود و برای کشف ملازمه نیز باید امعان نظر و مداقه شود.

در منطق گفته شده که دلالت التزامی لفظی این قسم سوم را خارج می‌داند، چراکه دلالت التزامی شأن لفظ است و در جایی مطرح می‌شود که لزوم، تا حدی وضوح داشته باشد و آنقدر پیچیده و مخفی نباشد که نیاز به امعان نظر و دقت عقلی داشته باشد و این از ساحت دلالت لفظی دور است و ملازمات غیر بینی که امعان نظر را می‌خواهد، در ساحت لفظ دخالت نمی‌کند؛ به عنوان مثال، امر به شیئ که دلالت بر نهی از ضد دارد، از خود لفظ فهمیده نمی‌شود و از این روست که ملازمه غیر بین از دلالت لفظی خارج و به ملازمه عقلی ملحق می‌شود که قسیم دلالت لفظی خوانده می‌شود، ولی در مورد بین به معنای اعم، بحث است که ملحق به ملازمه لفظی می‌شود و یا ملازمه عقلی؟! هر چند مشهور آنرا ملحق به لفظی می‌­دانند.

بدین ترتیب تا کنون سه نکته بحث شد؛

1. دلالت به لفظی و عقلی تقسیم می‌شود؛

2. دلالت لفظی نیز به مطابقی و تضمنی و التزامی تقسیم می شود؛

3. لزوم یا بین اخص است و یا اعم و یا غیر بین که ملازمه غیر بین، از قبیل دلالت لفظی نیست و بیّن اعم هم محل تردید است و بیّن اخص قطعاً دلالت لفظی است.

**نکته چهارم:** در مقدمه تعریف باید توجه شود که در دلالت التزامیه‌ای که از مدالیل لفظیه است، رابطه بین مدلول مطابقی و مدلول التزامی در این نوع دلالت، دو قسم است ؛

**قسم اول:** رابطه بین مدلول مطابقی و مدلول التزامی یک رابطه عقلی است و این رابطه عقلی از چنان وضوحی بهره‌مند است که گویا لفظ آن را بیان می‌کند؛ مثل وجوب مقدمه که ملازمه آن دو را عقل می‌فهمد، ولی این ملازمه عقلی آنقدر واضح است که تا ذی المقدمه را بشنود مقدمه را هم تصور می‌کند، بدین ترتیب این ملازمه گرچه عقلی است، ولی به دلیل وضوح، گویا به لفظیه بدل شده است. لفظ برای مدلول مطابقی وضع شده است، ولی این مدلول واقعی و تکوینی، چنان شفافیتی یافته است که گویا با شنیدن لفظ این ملزوم، با دلالت لفظی به لازم می‌رسد. البته در مواردی، این پیوند بین ملزوم و لازم به نحو عقلی نیست؛ مثل چتر و باران که در آن انتقال ذهن از لفظ اول که دلالت مطابقی بر مدلول خودش دارد، به دلیل مقارنت بین واقعیت چتر و واقعیت بیرونی باران، ذهن از شنیدن این لفظ (چتر) و با انتقال به مدلول مطابقی آن ، به ملازمه عرفی آن (باران) می‌رسد؛ هر چند این ملازمه بین چتر در واقعیت بیرونی‌اش و بین باران به معنی بیرونی‌اش؛ عقلی نبوده؛ بلکه عرفی است.

ملاک دلالت التزامیه این است که چسبندگی مدلول مطابقی و التزامی به نحوی باشد که با شنیدن لفظ به معنا منتقل شود؛ گویا اینکه آن مدلول التزامی در شعاع لفظ اول قرار گرفته است، چه چسبندگی این دو به نحو ملازمه عقلیه باشد و یا به نحو ملازمه عرفیه؟!

با این بیانات، واضح شد که دلالت التزامیه، بالذات یک دلالت لفظیه نیست و چنین نیست که واضع، این لفظ را برای دلالت بر این معنای دوم (مدلول التزامی) وضع کرده باشد، ولی بین این دو مدلول، یک نحو مقارنت و چسیندگی وجود دارد که از تصور یکی از مدلول ها، از راه دلالت مطابقی لفظی، ذهن به مدلول ملازم آن که توسط لفظ دیگری به نحو مطابقی باید فهم شود، منتقل می‌شود؛ حال اگر این ملازمه بین دو مدلول، به یک درجه بالایی از وضوح برسد و اگر این چسبندگی، وضوح بالایی داشته باشد، در این صورت، دلالت لفظی، دلالت بیّن دانسته می‌شود و گر نه غیر بیّن می‌شود.

دلالت لفظیه به معنی حقیقی‌اش، تنها یک مصداق دارد و آن همان دلالت لفظ بر معنای موضوع له خود است، دلالت لفظ بر مدلول التزامی خود، دلالت معنا بر معنای لازم است که این دلالت معنا بر معنای لازمش، گاهی به نحو ملازمه عقلی است و گاهی به نحو عرفی.